

مسائل بحث انگیز حزب علنی و مارکسیستها

۱- مصوبه ۱۹۰۸

مبارزه‌ای که اکنون بین پراودا [۱] و لوچ جریان دارد برای بسیاری از کارگران غیرضروری می‌نماید و چندان مفهوم نیست. طبیعتاً، مقاله‌های جدلی در شماره‌های جداگانه درباره مسائل جداگانه و گاه بسیار خاص، ایده کاملی از موضوع و محتوای این مبارزه به دست نمی‌دهند. نارضایتی بر حق کارگران از همین رو است.

با این همه، مسئله انحلال طلبی، که این مبارزه بر سر آن درگیر شده است، در حال حاضر یکی از مهم ترین و فوری ترین مسائل جنبش طبقه کارگر است. بدون بررسی دقیق این مسئله و یافتن عقیده‌ای مشخص درباره آن، نمی‌توان یک کارگر دارای آگاهی طبقاتی بود. کارگری که می‌خواهد مستقلاً در تعیین سرنوشت حزب خود شریک باشد، این جدل‌ها را کنار نمی‌زند، حتی اگر در برخورد اول چندان مفهوم نباشند، بلکه با اشتیاق خواهد جست تا حقیقت را بیابد. چگونه باید حقیقت را جست؟ چگونه می‌توان از میان انبوه درهم پیچیده و متضاد عقاید و اظهارات راه خود را یافت؟

هر شخص با شعوری درک می‌کند که اگر مبارزه‌ای سخت بر سر موضوعی در جریان است، او نباید برای تشخیص حقیقت خود را به اظهارات طرفین بحث محدود کند بلکه باید واقعیتها و اسناد را خود مورد بررسی قرار دهد، و خود ببیند که آیا شهادتی از شاهدی می‌تواند بگیرد و اینکه آیا این شهادت قابل اعتماد هست یا نه.

البته انجام این کار همیشه آسان نیست. بسیار «آسانتر» است که آنچه به دست می‌آید، آنچه اتفاقاً شنیده می‌شود و آنچه «آشکار» تر درباره‌اش فریاد سرداده می‌شود را بدیهی تلقی کنیم. اما کسانی که بدین گونه ارضاء می‌شوند «سطحی» و سبک مغز نامیده می‌شوند و هیچ کس آنها را جدی نمی‌گیرد. حقیقت را درباره هر مسئله مهم نمی‌توان جز با مقداری کار مستقل یافت، و هر کس که از کار بترسد امکان دست یافتن به حقیقت را ندارد.

بنابراین ما تنها آن کارگرانی را مخاطب قرار می‌دهیم که از این کار نمی‌ترسند، که مصمم اند خود مطلب را بطور کامل بفهمند و می‌کوشند واقعیتها، اسناد و شهادت‌ها را کشف کنند. اولین سؤال اینست - انحلال طلبی چیست؟ این واژه از کجا آمده است و چه معنی دارد؟

لوچ می‌گوید که انحلال حزب، یعنی فسخ و درهم شکستن حزب، انکار حزب، صرفاً یک اختراع خبیثانه است. لوچ مدعی است که بلشویکهای «جناح گرا» [فراکسیونیست] این اتهام را بر علیه منشویکها اختراع کرده‌اند!

پراودا می‌گوید که تمام حزب بیش از چهار سال است که انحلال طلبی را محکوم و با آن مبارزه می‌کند.

کدامیک درست می‌گویند؟ چگونه باید حقیقت را کشف کرد؟

بدیهی است، تنها راه، جستجو برای واقعیتها و اسنادی درباره تاریخچه حزب در چهار سال گذشته است، از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۲ یعنی زمانی که انحلال طلبان نهایتاً از حزب انشعاب کردند.

این چهار سال، که طی آن انحلال طلبان فعلی هنوز در داخل حزب بودند، برای **کشف** اینکه واژه انحلال طلبی از کجا آمده است و ناشی از چیست، مهم ترین دوره را تشکیل می دهد. از این رو اولین و بنیادی ترین نتیجه اینست که: هر کس از انحلال طلبی سخن براند، اما از واقعیتها و اسناد **حزب** مربوط به دوره ۱۱-۱۹۰۸ **بپرهیزد** حقیقت را از کارگران پنهان می کند. این واقعیتها و اسناد حزبی کدامند؟

قبل از همه **مصوبه حزب** که در دسامبر ۱۹۰۸ به تصویب رسید. اگر کارگران مایلند با آنها مانند کودکانی که با افسانه‌ها و قصه‌های پریان انباشته می شوند، رفتار نشود، باید از مشاوران، رهبران، یا نمایندگان خود بپرسند که آیا حزب درباره انحلال طلبی در دسامبر ۱۹۰۸ مصوبه‌ای داشته است و اگر چنین است این مصوبه چه بوده است. مصوبه مذکور مشتمل است بر **محکوم ساختن** انحلال طلبی و **توضیح** دادن اینکه انحلال طلبی چیست.

انحلال طلبی «کوششی است از طرف یک گروه روشنفکران حزبی برای **انحلال** [یعنی فسخ، نابودی، الغاء، بستن] تشکیلات موجود حزبی و جانشین کردن آن به هر قیمت، حتی به بهای انکار صریح برنامه، تاکتیکها و سنتهای حزبی [یعنی تجربه گذشته]، با یک انجمن سست که به شکل قانونی عمل می کند [یعنی منطبق با قانون و با موجودیت «علنی»]».

مصوبه حزب درباره انحلال طلبی که بیش از چهار سال پیش به تصویب رسیده چنین بود. از این مصوبه آشکار است که ماهیت انحلال طلبی چیست و چرا محکوم می شود. **انکار** «زیرزمین»، انحلال آن و **جانشین** ساختن آن به هر قیمت با یک انجمن بی شکل که به صورت قانونی عمل کند، ماهیت انحلال طلبی است. بنابراین، حزب، کار علنی و یا تأکید بر نیاز به آن را **محکوم نمی کند**. آنچه حزب محکوم می کند - و بدون هیچ ملاحظه‌ای محکوم می کند - **جانشین کردن** حزب قدیمی با چیزی بی شکل و «علنی» است که نمی تواند حزب نامیده شود. حزب نمی تواند موجودیت داشته باشد، مگر آنکه از موجودیت خود دفاع کند، مگر آنکه بدون ملاحظه با کسانی که در جهت انحلال و نابودی آن می کوشند، آنرا به رسمیت نمی شناسند و انکارش می کنند، بجنگد. این واضح است.

به هر کسی که حزب موجود را به نام حزبی جدید انکار کند باید گفت: بکوش، و حزب جدید بساز، اما نمی توانی عضو حزب قدیمی، حزب فعلی، حزب موجود باقی بمانی. مفهوم مصوبه حزب در دسامبر ۱۹۰۸ چنین است و آشکار است که در مورد موجودیت حزب مصوبه دیگری نمی توانست به تصویب برسد.

البته، انحلال طلبی، با **ارتداد**، با **انکار برنامه و تاکتیکها**، با **اپورتونیسیم**، **پیوند** ایدئولوژیک دارد. در بخش جمع بندی مصوبه مذکور دقیقاً به این مطلب اشاره شده است. اما انحلال طلبی **تنها** اپورتونیسیم نیست. اپورتونیستها حزب را به راهی نادرست، راهی بورژوایی، راه سیاست لیبرال - کارگری هدایت می کنند، اما خود حزب را **انکار** نمی کنند و آنرا منحل نمی سازند. انحلال طلبی از آن نوع اپورتونیسیم است که تا **انکار** حزب پیش می رود. بدیهی است که اگر اعضای حزب **شامل** کسانی شود که موجودیت حزب را به رسمیت نمی شناسند، حزب نمی تواند وجود داشته باشد. به همان اندازه بدیهی است که انکار زیرزمین در شرایط موجود همان انکار حزب قدیمی است.

سؤال اینست که نگرش انحلال طلبان نسبت به مصوبه ۱۹۰۸ حزب چگونه است؟ این لب مطلب است و خلوص و صداقت سیاسی انحلال طلبان را به آزمایش می گذارد.

هیچ یک از آنها انکار نخواهد کرد که چنین مصوبه‌ای از طرف حزب به تصویب رسیده است و ملغی نشده است، مگر آنکه مشاعر خود را از دست داده باشد.

بنابراین انحلال طلبان به طفره روی متوسل می‌شوند؛ آنها از این سؤال پرهیز می‌کنند و مصوبه ۱۹۰۸ حزب را در اختیار کارگران نمی‌گذارند، و یا (اغلب با ناسزاگویی) ادعا می‌کنند که بلشویکها این مصوبه را تصویب کردند.

اما ناسزاگویی ضعف انحلال طلبان را نشان می‌دهد. مصوبه‌های حزبی ای وجود دارند که از طرف منشویکها به تصویب رسیده‌اند، به عنوان نمونه مصوبه مربوط به انجمنهای شهر که در سال ۱۹۰۶ در استکهلم به تصویب رسید [۲]. این را همه می‌دانند. بسیاری از بلشویکها موافق این مصوبه نیستند. اما هیچ یک از آنها منکر آن نیست که این مصوبه حزب بوده است. دقیقاً به همین ترتیب مصوبه ۱۹۰۸ درباره انحلال طلبی مصوبه حزب بوده است. هر گونه کوششی برای احتراز از این مسئله تنها نمایانگر تمایل برای گمراه کردن کارگران است.

هر کسی که بخواهد، نه صرفاً در حرف، حزب را به رسمیت بشناسد اجازه چنین احترازی را نخواهد داد و بر دست یافتن به حقیقت در رابطه با مصوبه حزب درباره مسئله انحلال طلبی اصرار خواهد ورزید. این مصوبه از سال ۱۹۰۹ مورد حمایت تمام منشویکهای طرفدار حزب [۳]، و در رأس آنها پلخائف، قرار گرفته است و پلخائف در دنونیک خود و در یک سری نشریات مارکسیستی دیگر، مکرراً و بطور کاملاً مشخصی توضیح داده است که خواستاران انحلال حزب نمی‌توانند عضو حزب باشند.

پلخائف یک منشویک بود و یک منشویک باقی خواهد ماند. بنابراین اشارات معمول انحلال طلبان به ماهیت «بلشویکی» مصوبه ۱۹۰۸ حزب بطور مضاعف نادرست است.

هر چه انحلال طلبان در لوچ و ناشازاریا ناسزای بیشتری نثار پلخائف کنند، دلیل روشن تری خواهد بود که انحلال طلبان نادرست می‌گویند و می‌کوشند با هیاهو و داد و فریاد حقیقت را مغشوش سازند. گهگاه ممکن است یک تازه کار با این شیوه‌ها گیج شود اما با همه اینها کارگران سمت و سوی خود را باز می‌یابند و این ناسزاگویی‌ها را نادیده می‌گیرند.

آیا وحدت کارگران ضروری است؟ بلی، ضروری است.

آیا وحدت کارگران بدون وحدت تشکیلات کارگری امکان پذیر است؟ مسلماً خیر.

چه چیز مانع از وحدت حزب کارگران است؟ مجادله‌های مربوط به انحلال طلبی.

بنابراین کارگران باید درک کنند که مجادله‌ها درباره چه هستند تا خود سرنوشت حزب شان را تعیین و از آن دفاع کنند.

اولین گام کارگران در این سمت آشنا ساختن خود با اولین مصوبه حزب درباره انحلال طلبی است. کارگران باید این مصوبه را بطور کامل بشناسند، آنرا به دقت مطالعه کنند و هر گونه کوششی برای اجتناب از این مسئله و گذشتن از آنرا به کناری نهند. هر کارگر پس از مطالعه این مصوبه، آغاز به فهم ماهیت انحلال طلبی و دلیل اینکه چرا چنین اهمیت فوق العاده‌ای دارد و چنین «نگران کننده» است می‌کند و اینکه چرا حزب ظرف چهار سال یا بیشتر دوره ارتجاع با آن روبرو بوده است.

در مقاله بعدی ما مصوبه حزبی با اهمیت دیگری را درباره انحلال طلبی، که سه سال و نیم پیش به تصویب رسید مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس به واقعیتها و اسنادی می‌پردازیم که نشان دهنده وضعیت امروزی مسئله هستند.

ما در مقاله اول خود (پراودای شماره ۲۸۹) سند اول و اساسی ای را نقل کردیم که کارگرانی که مایلند در مجادلات کنونی حقیقت را کشف کنند باید خود را با آن آشنا سازند و آن مصوبه حزب در دسامبر ۱۹۰۸ درباره انحلال طلبی است.

اکنون مصوبه حزبی دیگری را درباره همان موضوع نقل می‌کنیم و به بررسی می‌گذاریم که اهمیت آن از اولی کمتر نیست و سه سال و نیم پیش در ژانویه ۱۹۱۰ به تصویب رسیده. این مصوبه اهمیت ویژه‌ای دارد زیرا به **اتفاق آراء** مورد تصویب قرار گرفت: همه بلشویکها، بدون استثناء، همه گروه و پیروی و دست آخر (و این بیشترین اهمیت را داراست) **همه منشویکها** و انحلال طلبان فعلی بدون استثناء، و همچنین همه مارکسیستهای «ملی» (یعنی یهودیان، لهستانیها و لتویان) این مصوبه را پذیرفتند.

در اینجا مهم ترین قسمت این مصوبه را بطور کامل نقل می‌کنیم:

«موقعیت تاریخی جنبش سوسیال دمکراتیک در دوره ضدانقلاب بورژوازی، ناگزیر دو چیز را بمثابة تأثیر بورژوازی بر پرولتاریا موجب می‌گردد، از یکسو انکار حزب غیرعلنی سوسیال دمکرات، تحقیر نقش و اهمیت این حزب، تلاش برای محدود کردن تکالیف برنامه‌ای و تاکتیکی و نیز شعارهای سوسیال دمکراسی پیگیر، و جز آن؛ و از سوی دیگر انکار فعالیت‌های سوسیال دمکراتیک در دوما و انکار به کارگیری امکانات قانونی، عدم درک اهمیت این دو، ناتوانی در منطبق ساختن تاکتیکهای پیگیر سوسیال دمکراتیک با شرایط ویژه تاریخی هر مقطع، و جز آن. بخش جدایی ناپذیر تاکتیکهای سوسیال دمکراتیک در این شرایط غلبه بر هر دو انحراف به وسیله ژرفایی و گسترش بخشیدن به کار سوسیال دمکراتیک در تمام حوزه‌های مبارزه طبقاتی پرولتاریا و توضیح دادن خطر چنین انحرافات است» (۴).

این مصوبه به روشنی نشان می‌دهد که سه سال و نیم پیش تمام مارکسیستها اعم از گرایش‌های مختلف بدون استثناء، مجبور بودند که به **اتفاق آراء دو انحراف** را از تاکتیکهای مارکسیستی به رسمیت بشناسند. هر دو این انحرافها **خطرناک** شناخته شدند. هر دو انحراف ناشی از «موقعیت تاریخی» جنبش طبقه کارگر در دوره فعلی توضیح داده می‌شدند و نه ناشی از تصادف یا اراده پلید افرادی معین.

افزون بر این، این مصوبه حزب که به اتفاق آراء تصویب شد به منشاء و مفهوم طبقاتی این انحرافها اشاره دارد. زیرا مارکسیستها خود را به اشارات تهی و سطحی به اخلال و زوال محدود نمی‌کنند. بر همه آشکار است که احساس گنج سری، فقدان ایمان، دلسردی و بهت زدگی در اذهان بسیاری از طرفداران دمکراسی و سوسیالیسم چیره است. اذعان به این امر کافی نیست. ضروری است که منشاء **طبقاتی** این هرج و مرج و تلاشی درک شود، ضروری است درک شود که کدام **منافع طبقاتی** که از محیطی غیرپرولتری برمی‌خیزد «گنج سری» را در میان دوستان پرولتاریا پرورش می‌دهد.

مصوبه حزب که سه سال و نیم پیش به تصویب رسید به این پرسش مهم پاسخ داد: **انحراف** از مارکسیسم به وسیله «ضدانقلاب بورژوازی»، به وسیله «نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا» به وجود می‌آید.

این انحرافها که پرولتاریا را به تسلیم شدن در برابر نفوذ بورژوازی تهدید می‌کنند چیستند؟ یکی از این انحرافها، در رابطه با خط و پیروی، انکار فعالیت‌های سوسیال دمکراتیک در دوما و انکار به کارگیری امکانات قانونی، **تقریباً بطور کامل از میان رفته است**. هیچ یک از سوسیال

دمکراتهای روسیه اکنون این نظرات غیرمارکسیستی و اشتباه را موعظه نمی کنند. گروه وپریود (از جمله آکسینسکی و دیگران) در کنار منشویکهای طرفدار حزب در پراودا مشغول به کار شده‌اند.

انحراف دیگر که در مصوبه حزب به آن اشاره شده است **انحلال طلبی** است. این از اشاره به «انکار» فعالیت زیرزمینی و اشاره به «کوچک شمردن» نقش و اهمیت آن آشکار است. دست آخر، ما سندی بسیار دقیق داریم که سه سال پیش منتشر شده است و از طرف هیچ کس نفی نشده است، سندی که از همه مارکسیستهای «ملی» و از تروتسکی نشأت می گیرد (انحلال طلبان شاهدانی از این بهتر را نمی توانستند آرزو کنند). این سند به صراحت بیان می کند که «ذاتاً مطلوبست که واژه **انحلال طلبی** را در مورد گرایشی به کار بریم که بنابر قطعنامه، باید با آن مبارزه شود...» [۵].

به این ترتیب واقعیت بنیادی و مهم ترین واقعیت که همه خواستاران درک موضوع بحث فعلی باید آنرا بشناسند چنین است - سه سال و نیم پیش حزب به **اتفاق آراء انحلال طلبی** را انحرافی «خطرناک» از مارکسیسم شناخت، انحرافی که باید با آن مبارزه شود، انحرافی که بیانگر «نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا است».

منافع بورژوازی، که نگرشی مخالف با دمکراسی و بطور کلی ضدانقلابی دارد، خواهان **انحلال**، خواهان برچیده شدن حزب قدیمی پرولتاریاست. بورژوازی هر آنچه در توان دارد برای پرورش و گسترش عقایدی که هدفش **انحلال** حزب طبقه کارگر است انجام می دهد. بورژوازی می کوشد انکار تکالیف قدیمی را تشویق کند، آنها را «کوتاه» کند، محدودشان کند، سر و ته آنها را بزند، آنها را از معنی تهی سازد، آستی یا توافق با پوریشکوویچ ها و شرکاء را جانشین انهدام مصممانه بنیادهای قدرت آنان نماید.

انحلال طلبی، در واقع، گسترش این عقاید بورژوایی مبنی بر انکار و ارتداد در میان پرولتاریاست.

چنین است مفهوم طبقاتی **انحلال طلبی**، آنطور که در مصوبه حزب که سه سال و نیم پیش به اتفاق آراء به تصویب رسید بیان شده است. تمامی حزب بیشترین صدمه و خطر **انحلال طلبی** را، تأثیر مخرب آن بر جنبش طبقه کارگر، بر تحکیم یک حزب مستقل (نه فقط در حرف بلکه در عمل) طبقه کارگر، در این مفهوم می بیند.

انحلال طلبی تنها به معنی **انحلال** (یعنی فسخ و نابودی) حزب قدیمی طبقه کارگر نیست، بلکه همچنین به معنی **استقلال طبقاتی** پرولتاریا، به زوال کشیده شدن آگاهی طبقاتی به وسیله عقاید **بورژوایی** است.

ما در مقاله بعد تصویری از این ارزیابی از **انحلال طلبی** به دست می دهیم، که بطور کامل مهم ترین استدلالهای لوچ **انحلال طلبی** را ارائه خواهد کرد. حال اجازه دهید آنچه را که گفته‌ایم به اختصار جمع بندی کنیم. تلاشهای جماعت لوچ بطور کلی و به ویژه تلاشهای آقایان ف.دان و پوترسوف برای آنکه وانمود کنند «**انحلال طلبی**» یک اختراع است، عذرهایی هستند از لحاظ جنبه دروغ بافی خود شگفت آور که با فرض اینکه خوانندگان لوچ کاملاً بی اطلاعند بیان می شوند. در واقعیت، برکنار از مصوبه ۱۹۰۸ حزب، مصوبه ۱۹۱۰ حزب را داریم که به **اتفاق آراء** تصویب شده است، و ارزیابی کاملی از **انحلال طلبی** بمثابه یک انحراف بورژوایی از مسیر پرولتری، بمثابه انحرافی خطرناک و مصیبت بار برای طبقه کارگر به دست می دهد. تنها دشمنان طبقه کارگر می توانند این ارزیابی حزب را بپوشانند و یا از آن حذر کنند.

۳- روش انحلال طلبان نسبت به مصوبات ۱۹۰۸ و ۱۹۱۰

در مقاله پیش [پراودا، شماره ۹۵ (۲۹۹)] ما عین کلمات مصوبه به اتفاق آراء حزب درباره انحلال طلبی که آنرا بمثابة تظاهر نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا تعریف کرده بود نقل کردیم. همانطور که اشاره کردیم این قطعنامه در ژانویه ۱۹۱۰ به تصویب رسید. حال اجازه دهید رفتار همان انحلال طلبانی را که بی شرمانه به ما اطمینان می دهند چیزی به نام انحلال طلبی وجود ندارد و هرگز وجود نداشته است، مورد بررسی قرار دهیم.

در فوریه ۱۹۱۰، در شماره دوم مجله ناشازاریا که در آن زمان به تازگی منتشر می شد، آقای پوترسوف به صراحت نوشت که «حزبی در قالب یک سلسله مراتب سازمان یافته و جامع وجود ندارد» (یعنی در قالب نردبانی یا سیستم «نهادهای») و غیرممکن است «آنچه که در واقعیت به صورت پیکره‌ای سازمان یافته دیگر وجود ندارد» را منحل ساخت. (ر.ک. به ناشازاریا، ۱۹۱۰، شماره ۲، ص ۶۱).

این گفته یک ماه یا کمتر بعد از تصمیم به اتفاق آراء حزب بیان شده بود! در مارس ۱۹۱۰ یک مجله انحلال طلب دیگر، یعنی وژرژدنیه [۶] با همان مجموعه نویسندگان - پوترسوف، دان، مارتینف، یژوف، مارتف، لویتسکی و شرکاء - جملات پوترسوف را تأیید کرد و توضیح عوام پسندانه‌ای از کلمات او به دست داد:

«چیزی وجود ندارد که منحل شود و - ما به نوبه خود [یعنی ویراستاران وژرژدنیه] اضافه می کنیم - رؤیای بازسازی این سلسله مراتب در شکل قدیمی زیرزمینی به سادگی یک اتوپیای زیانبار ارتجاعی و نشان دهنده فقدان شم سیاسی از جانب اعضای حزبی است که زمانی واقع بین ترین حزب بود.» (وژرژدنیه، ۱۹۱۰، شماره ۵، ص ۵۱).

حزبی وجود ندارد و ایده بازسازی آن یک اتوپیای زیانبار است - اینها کلماتی روشن و مشخص اند. در اینجا حزب به سادگی و به صراحت انکار شده است. این انکار (و دعوت از کارگران برای انکار) از طرف کسانی بود که فعالیت زیرزمینی را ترک کرده و «آرزومند» یک حزب علنی بودند.

علاوه بر آن، این ترک فعالیت زیرزمینی، در ۱۹۱۲ از طرف پ.ب. آکسلرود در نوسکی گولوس [۷] (شماره ۶) و نیز در ناشازاریا (شماره ۶، ۱۹۱۲) به شکل کاملاً مشخص و آشکار مورد حمایت قرار گرفت.

پ.ب. آکسلرود نوشت: «سخن راندن از مخالفت با جناح بندی در شرایط موجود به معنی رفتار شتر مرغ داشتن است، یعنی فریب دادن خود و دیگران است.» «سازمانیابی جناحی و تحکیم آن وظیفه بارز و فوری حامیان اصلاحات حزبی، یا دقیق تر بگوییم، یک انقلاب در حزب است.» به این ترتیب پ.ب. آکسلرود علناً طرفدار یک انقلاب حزبی، یعنی نابودی حزب کهنه و تشکیل یک حزب جدید است.

در ۱۹۱۳ لوچ شماره ۱۰۱، در یک سرمقاله بدون امضا به سادگی بیان داشت که «اینجا و آنجا هواداری از فعالیت زیرزمینی در میان کارگران احیاء می گردد و رشد می کند» و اینکه این «یک واقعیت اسفبار» است. ل. سدف، نویسنده این مقاله، خود اذعان کرد (ناشازاریا، ۱۹۱۳، شماره ۳، ص ۴۹) که این مقاله حتی در میان هواداران تاکتیکیهای لوچ «موجب نارضایتی» شده بود. علاوه بر این، توضیحات سدف نارضایتی جدیدی را در یکی از هواداران لوچ یعنی آن (An) به وجود آورد که در شماره ۱۸۱ لوچ مطلبی در مخالفت با سدف دارد. او به این فرض سدف که «فعالیت زیرزمینی مانع سازمان یافتن سیاسی جنبش ما و ساختن یک حزب

سوسیال دمکراتیک کارگران است» اعتراض می کند. آن (An) «ابهام» ل. سدف را درباره اینکه آیا فعالیت زیرزمینی مطلوب است یا نه مورد استهزاء قرار می دهد. هیئت تحریریه لوچ در اظهار نظر طولانی خود درباره این مقاله به حمایت از سدف برخاست و آن (An) را «در انتقادش از ل. سدف بر خطا» دانست.

ما استدلالهای هیئت تحریریه لوچ و اشتباههای انحلال طلبانه آن (An) را در جای خود بررسی خواهیم کرد. در اینجا مطلب مورد بحث ما این نیست. آنچه در این زمان باید به دقت به آن پردازیم نتیجه بنیادی و اصلی حاصل از اسناد نقل شده در بالا است.*

تمامی حزب، در ۱۹۰۸ و نیز در ۱۹۱۰، انحلال طلبی را محکوم و طرد کرد و به تفصیل و به وضوح منشاء طبقاتی و خطر این گرایش را توضیح داد. همه روزنامه‌ها و مجله‌های انحلال طلب - وژرژدنیه (۱۰-۱۹۰۹)، ناشازاریا (۱۳-۱۹۱۰)، نوسکی گولوس (۱۹۱۲)، و لوچ (۱۳-۱۹۱۲)*، همه آنها، بعد از مشخص ترین مصوبات و حتی مصوباتی که به اتفاق آراء به تصویب حزب رسیده، افکار و استدلالهایی با ماهیت انحلال طلبانه آشکار را تکرار می کنند. حتی هواداران لوچ مجبورند اعلام کنند که با این استدلالها، با این موعظه گریها مخالفند. این یک واقعیت است. بنابراین، مانند تروتسکی، سمکوسکی و بسیاری دیگر از حامیان انحلال طلبی، فغان برداشتن درباره «تحریک» علیه انحلال طلبان، یک بی صداقتی آشکار است، زیرا حقیقت را کاملا تحریف می کند.

اسنادی که من نقل کردم، و دوره‌ای بیش از پنج سال را دربر می گیرند (۱۹۰۸-۱۹۱۳)، این حقیقت را ثابت می کنند که انحلال طلبان با توهین به تمام مصوبات حزب، به ناسزاگویی به حزب و دام گذاری برای حزب، یعنی تشکیلات «زیرزمینی»، ادامه می دهند.

هر کارگری که خواهد خود به گونه‌ای جدی مسائل بحث انگیز و دردناک حزب را بررسی کند، که خواهد خود به نتایجی درباره این مسائل برسد، قبل از هر چیز باید با بررسی مستقل درباره مصوبات حزب و استدلالهای انحلال طلبان و آزمودن درستی آنها، این حقیقت را فرا گیرد. تنها کسانی که بررسی دقیق انجام می دهند، درباره مسائل و سرنوشت حزب خود به دقت

* لنین در سمپوزیوم «مارکسیسم و انحلال طلبی» بجای این پاراگراف تا لغت «بنیادی»، متن زیر را جانشین کرد (نقل از نسخه اصلی):

« ورا زاسولیچ در حالی که یک رشته استدلال انحلال طلبانه را تکرار می کرد در شماره ۸ ژوئیا ژیزن (۱۹ ژوئیه ۱۹۱۳) نوشت: «دشوار است که بگوییم آیا تشکیلات جدید [حزب سوسیال دمکرات] ... به کار کمک کرد یا مانع آن شد.» این کلمات آشکارا به مفهوم انکار حزب اند. ورا زاسولیچ ترک حزب را این چنین توجیه می کند: سازمانها اعضای خود را از دست دادند «زیرا در آن زمان در آنها هیچ کاری نبود که انجام شود». ورا زاسولیچ در حال خلق یک نظریه ناب آنارشیستی درباره «یک دسته وسیع» بجای یک حزب است. تحلیل مشروح این نظریه را در پروسوشچنیه شماره ۹، ۱۹۱۳، ببینید. [صفحات ۴۱۶-۳۹۴ جلد ۱۹ مجموعه آثار لنین به زبان انگلیسی - ویراستار]

** سمپوزیوم «مارکسیسم و انحلال طلبی» اضافه می کند «و نوایا رابوچایا گازتا (۱۴-۱۹۱۳)» با پانویس زیر:

« به عنوان نمونه، رجوع کنید به، نوایا رابوچایا گازتا شماره ۱، ۱۹۱۴، سرمقاله سال نو: «افتادن در مسیر یک حزب سیاسی علنی فعال همچنین افتادن در مسیر وحدت حزبی است» [وحدت سازندگان یک حزب علنی؟]. یا شماره ۵، ۱۹۱۴: «غلبه [بر تمام موانعی که در راه سازماندهی کنگره‌های کارگران قرار داده شده‌اند] چیزی نه بیشتر و نه کمتر از یک مبارزه اصیل برای حق تجمع، یعنی برای قانونی بودن جنبش طبقه کارگر، در پیوند نزدیک با مبارزه برای موجودیت قانونی حزب سوسیال دمکرات کارگری است.» - ویراستار.

می اندیشند و به تصمیمی مستقل می رسند، شایستگی آنها دارند که اعضای حزب و سازندگان حزب کارگران نامیده شوند. نباید نسبت به این سؤال بی تفاوت ماند که آیا حزب در «تحریک» علیه انحلال طلبان «مقصر» است (به این معنی که حمله‌اش به انحلال طلبان اشتباه و بیش از حد شدید است) یا اینکه انحلال طلبان در **تخطی آشکار** از مصوبات حزب، در **تبلیغ پیگیر انحلال طلبی**، یعنی **نابودی** حزب، مقصرند.

روشن است که حزب نمی تواند وجود داشته باشد مگر آنکه با تمام توان خود علیه آنهایی که خواستار نابودی اش هستند مبارزه کند.

پس از نقل اسناد درباره این مسئله بنیادی، ما در مقاله بعد، به ارزیابی محتوی **ایدئولوژیک** مشاجره برای یک «**حزب علنی**» می پردازیم.

۴- مفهوم طبقاتی انحلال طلبی

در مقاله‌های پیشین (پراودا شماره‌های ۲۸۹، ۲۹۹ و ۳۱۴) ما نشان دادیم که همه مارکسیستها، در ۱۹۰۸ و نیز در ۱۹۱۰، انحلال طلبی را بمثابة نفی کننده گذشته قاطعانه محکوم کردند. مارکسیستها به طبقه کارگر توضیح دادند که انحلال طلبی گسترش نفوذ بورژوازی در میان پرولتاریا است. و **همه** نشریات انحلال طلب، از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۳، با بی شرمی تصمیمات مارکسیستها را نقض کردند.

اجازه دهید شعار «حزب علنی کارگران»، یا «مبارزه برای یک حزب علنی» را که انحلال طلبان هنوز در لوچ و ناشازاریا تبلیغ می کنند در نظر بگیریم.

آیا این یک شعار مارکسیستی پرولتری است یا یک شعار لیبرالی بورژوایی؟

پاسخ را نه در رفتار یا نقشه‌های انحلال طلبان یا گروههای دیگر، بلکه در تحلیلی از رابطه نیروهای اجتماعی در روسیه در دوره فعلی باید یافت. اهمیت شعارها نه به وسیله مقاصد تدوین کنندگان آنها بلکه به وسیله رابطه نیروهای همه طبقات در کشور تعیین می گردد.

ملاکان فنودال مآب و «بوروکراسی» آنها با هر گونه تغییری در جهت آزادی دشمنی می ورزند. این قابل درک است. بورژوازی به دلیل موقعیت اقتصادی خود در یک کشور عقب مانده و نیمه فنودالی، باید برای به دست آوردن آزادی بکوشد. اما بورژوازی از فعالیت مردم **بیشتر** هراس دارد تا از ارتجاع. این حقیقت با وضوح خاصی در ۱۹۰۵ نشان داده شد؛ طبقه کارگر آنها بطور کامل درک می کند اما روشنفکران اپورتونیست و نیمه لیبرال آنها نمی فهمند. بورژوازی هم لیبرال و هم ضدانقلابی است. رفرمیسم تأسف آور و بطور مضحک ناتوان آنها از اینجا ناشی می شود. آنها خواب اصلاحات می بینند و از تسویه حساب جدی با ملاکان فنودال مآبی که نه تنها از اجرای اصلاحات امتناع می کنند بلکه حتی آنچه را که تابحال اهدا شده است بازپس می گیرند، هراس دارند. آنها [بورژوازی] اصلاحات را موعظه می کنند و از جنبش مردمی وحشت دارند. آنها می کوشند ملاکان را از میدان بدر کنند اما از دست دادن حمایت آنها و از دست دادن امتیازهای خود برایشان هراس آور است. بر اساس این رابطه طبقات است که نظام سوم ژوئن ساخته شده است، نظامی که به ملاکان فنودال قدرت نامحدود و به بورژوازی امتیازاتی می دهد.

موقعیت طبقاتی پرولتاریا «شریک شدن» در امتیازات یا **وحشت داشتن** از اینکه کسی آنها را از دست بدهد را کاملا غیرممکن می سازد. به این دلیل است که رفرمیسم مفلوک و کور دل، رفرمیسم تنگ نظر و خودخواه برای پرولتاریا کاملا بیگانه است. و اما توده‌های دهقان - از

یکسو آنها بی اندازه زیر ستم می باشند و بجای برخورداری از امتیازها گرسنگی می کشند؛ از سوی دیگر بدون تردید خرده بورژوا هستند - از این رو، ایشان به ناگزیر بین لیبرالها و کارگران در نوسانند.
موقعیت عینی چنین است.

از این موقعیت به وضوح نتیجه گیری می شود که شعار حزب علنی طبقه کارگر، از لحاظ منشاء طبقاتی خود، یک شعار لیبرالهای ضدانقلابی است. چیزی جز رفرمیسم دربر ندارد؛ حتی اشاره‌ای به این ندارد که پرولتاریا، تنها طبقه کاملاً دمکرات، به وظیفه خود، وظیفه مبارزه با لیبرالها برای نفوذ بر دمکراتها بطور کلی، آگاه است؛ حتی به از میان برداشتن بنیاد تمام امتیازهای ملاکان فئودال مآب، از میان برداشتن «بوروکراسی» و غیره اشاره‌ای ندارد؛ کوچکترین فکری درباره اساس کل آزادی سیاسی یا یک قانون اساسی دمکراتیک را در خود ندارد؛ بجای آن، این شعار چشم پوشی ضمنی از حزب قدیمی و در نتیجه، ارتداد و از هم پاشیدگی (انحلال) حزب کارگران را دربر دارد.

بطور خلاصه، در یک دوره ضدانقلابی این شعار در میان کارگران دفاع از همان چیزی را رواج می دهد که بورژوازی لیبرال خود به آن عمل می کند. بنابراین، اگر انحلال طلبانی هم وجود نمی داشتند، بورژوازی ترقیخواه زیرک مجبور می شد روشنفکرانی را بیابد یا استخدام کند تا نزد طبقه کارگر از این شعار حمایت کند!

تنها احمقها خواهند کوشید گفتار انحلال طلبان را با انگیزه‌های آنان مقایسه کنند. گفتار آنان را باید با اعمال و موضع عینی بورژوازی لیبرال مقایسه کرد.

به این اعمال نگاه کنید. در ۱۹۰۲ بورژوازی با فعالیت زیرزمینی موافق بود. استرووه را مأمور کرد تا از ووبژدنیه [۸] را بطور زیرزمینی منتشر سازد. هنگامی که جنبش طبقه کارگر به ۱۷ اکتبر منجر شد، لیبرالها و کادتها فعالیت زیرزمینی را ترک کردند، سپس آنرا نفی کردند، و آنرا بی ثمر، دیوانگی، گناه آلود و بی خدایانه خواندند (وخی).^{*} بورژوازی لیبرال بجای فعالیت زیرزمینی با مبارزه برای یک حزب قانونی موافق بود. این یک واقعیت تاریخی است، که تلاشهای بدون وقفه کادتها (۷-۱۹۰۵) و ترقیخواهان (۱۹۱۳) برای قانونی شدن مؤید آنست.

در میان کادتها ما «کار قانونی و تشکیلات مخفی آنرا می بینیم»؛ آ. و لاسف خوش قلب، یعنی، ناآگاه و انحلال طلب، اعمال کادتها را «به زبان خود» بازگو کرده است.

چرا لیبرالها فعالیت زیرزمینی را نفی و شعار «مبارزه برای یک حزب قانونی» را اتخاذ کردند؟ آیا به این دلیل بود که استرووه یک خائن است؟ خیر، درست برعکس. استرووه به جبهه دیگر پیوست زیرا تمامی بورژوازی چرخشی انجام داده بود. و بورژوازی چرخشی انجام داد: (۱) به دلیل اینکه در ۱۱ دسامبر ۱۹۰۵ امتیازاتی به دست آورد [۹]، و حتی در ۳ ژوئن ۱۹۰۷ به موقعیت یک اپوزیسیون تحمل شده دست یافت؛ (۲) به دلیل اینکه به گونه‌ای مرگبار از جنبش مردمی وحشت داشت. شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» در ترجمان خود از زبان «سیاسیون عالیقدر» به زبان ساده و قابل فهم به مفهوم زیر است:

* در سمپوزیوم «مارکسیسم و انحلال طلبی»، واژه وخی حذف شده است و زیرنویس زیر آورده شده: « وخی کتاب جالبی است که چندین بار به چاپ رسیده است و تألیفی عالی از این ایده‌های لیبرالیسم ضدانقلابی است.» - ویراستار.

«ملاکان! تصور نکنید قصد ما اینست که زندگی را برای شما غیرممکن کنیم. خیر، تنها کمی بالا بروید و برای ما بورژواها جا باز کنید [یک حزب علنی]، آنگاه ما پنج برابر «هشیارانه» تر، ماهرانه تر و «علمی» تر از تیموشکین ها و کشیشهای سابلر از شما دفاع خواهیم کرد.» [۱۰]

نارودنیکیهای [۱۱] خرده بورژوا به تقلید از کادتها شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» را اختیار کردند. در ماه اوت ۱۹۰۶ آقایان پشه خونوف و شرکاء از روسکویه بوگاتستوو فعالیت زیرزمینی را نفی کردند، «مبارزه برای یک حزب علنی» را اعلام کردند و شعارهای «زیرزمینی» را که به گونه‌ای پیگیر دمکراتیک اند از برنامه خود حذف نمودند.

به لطف وراجی های رفرمیستی آنان درباره یک «حزب وسیع و علنی» این ناآگاهان، همچنان که همه می توانند ببینند، بدون حزب و بدون تماس با توده‌ها مانده‌اند، در حالی که کادتها دیگر به چنین تماسهایی حتی فکر هم نمی کنند.

تنها از این راه، تنها با تحلیل وضع طبقات، با تحلیل تاریخ عمومی ضدانقلاب، درک ماهیت انحلال طلبی ممکن است. انحلال طلبان روشنفکران خرده بورژوا هستند که از طرف بورژوازی فرستاده شده‌اند تا بذر فساد لیبرالی را در میان کارگران بیافشانند. انحلال طلبان به مارکسیسم و دمکراسی خیانت می کنند. شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» برای آنها (همچنان که برای لیبرالها و نارودنیکیها) تنها در خدمت استتار نفی گذشته و گسستن از طبقه کارگر است. این واقعیتی است که به وسیله انتخابات در مناطق کارگری برای دومای چهارم و به وسیله تاریخچه بنیانگذاری روزنامه کارگری پراودا به اثبات رسیده است. برای همه روشن است که تماس با توده‌ها تنها به وسیله آن کسانی حفظ شده است که گذشته را نفی نکرده‌اند و می دانند که چگونه از «کار علنی» و تمام «امکانات» متفرقه منحصرأ بر طبق اساس آن گذشته و به منظور تقویت، تحکیم و تکامل بخشیدن به آن استفاده کنند.

در دوره نظام سوم ژوئن، جز این نمی توانست باشد.

در مقاله بعد، ما «محدود ساختن» برنامه و تاکتیکها به وسیله انحلال طلبان (یعنی لیبرالها) را مورد بحث قرار خواهیم داد.

۵- شعار «مبارزه برای یک حزب علنی»

در مقاله قبل (پراودا شماره ۱۲۲) ما مفهوم عینی (یعنی مفهومی که به وسیله روابط طبقات تعیین می گردد) شعار «یک حزب علنی» یا «مبارزه برای یک حزب علنی» را بررسی کردیم. این شعار تکرار برده وار تاکتیکهای بورژوازی است و برای آنها به درستی بیانگر نفی انقلاب و یا بیانگر رفتار ضدانقلابی آنها است.

اجازه دهید بعضی تلاشها که مکرراً به وسیله انحلال طلبان برای دفاع از شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» انجام می گیرد را در نظر بگیریم. مایوسکی، سدف، دان و همه نویسندگان لوچ می کوشند مرز حزب علنی را با کار یا فعالیت علنی مخدوش کنند. چنین گیج سری ای صراحتاً یک تصنع، یک شگرد و فریب دادن خواننده است.

نخست فعالیت قانونی سوسیال دمکراتیک در دوره ۱۳-۱۹۰۴ یک واقعیت است. یک حزب علنی عبارتی است که روشنفکران به منظور پوشاندن انکار انقلاب به کار می برند. دوم، حزب مکرراً انحلال طلبی، یعنی شعار یک حزب علنی را محکوم کرده است. اما حزب، نه تنها فعالیتهای علنی را محکوم نکرده است، بلکه برعکس کسانی را که در این نوع فعالیت اهمال یا

آنها نمی‌کنند، محکوم کرده است. سوم، از ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۷، فعالیت‌های علنی در میان همهٔ سوسیال دمکراتها تکامل ویژه‌ای یافت. اما حتی یک گرایش، حتی یک جناح سوسیال دمکراسی در آن زمان شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» را مطرح نداشت!

این یک واقعیت تاریخی است. آنها که مایلند انحلال طلبی را درک کنند باید به این واقعیت بیندیشند.

آیا نبود شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» در دورهٔ ۷-۱۹۰۴ برای فعالیت‌های قانونی مانعی ایجاد کرد؟ به هیچ وجه.

چرا چنین شعاری در آن زمان از میان سوسیال دمکراتها برنخواست؟ دقیقاً به دلیل اینکه در آن زمان ضدانقلاب خشن وجود نداشت تا بخشی از سوسیال دمکراتها را به اپورتونیسیم افراطی بکشاند. در آن زمان بیش از حد روشن بود که شعار «مبارزه برای یک حزب قانونی» یک عبارت اپورتونیستی، یک نفی فعالیت «زیرزمینی» است.

آقایان، بکوشید به معنی این دگرگونی تاریخی پی ببرید. طی دورهٔ ۱۹۰۵، هنگامی که فعالیت‌های علنی در حد عالی گسترش یافته بود، شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» مطرح نبود؛ طی دورهٔ ضدانقلاب، هنگامی که فعالیت‌های علنی کمتر گسترش یافته‌اند، بخشی از سوسیال دمکراتها (به دنبال بورژوازی) شعار نفی «زیرزمین» و شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» را اتخاذ کرده‌اند.

آیا معنی و مفهوم طبقاتی این دگرگونی هنوز روشن نیست؟

دست آخر، چهارمین و مهم‌ترین واقعیت. دو نوع فعالیت علنی در دو راستای کاملاً متضاد ممکن است (و دیده می‌شود) - یکی در دفاع از آنچه قدیمی است و بطور کامل در توافق با آنچه قدیمی است و به نمایندگی از شعارها و تاکتیک‌های آن؛ و دیگری علیه آنچه قدیمی است، به منظور نفی آن، کوچک شمردن نقش آن، شعارهای آن و جز اینها.

وجود این دو نوع فعالیت علنی، که از اساس متخاصم و آشتی ناپذیرند، مسلم‌ترین واقعیت تاریخی در دورهٔ میان سالهای ۱۹۰۶ (کادتها و آقایان پشه خونوف و شرکاء) تا ۱۹۱۳ (لوچ، ناشازاریا) است. آیا می‌توان از لبخند زدن خودداری کرد هنگامی که از یک ساده لوح (یا از کسی که مدتی نقش یک ساده لوح را بازی می‌کند) می‌شنویم که می‌پرسد: اگر هر دو طرف به فعالیت‌های علنی ادامه می‌دهند دیگر چه چیز جای بحث دارد. آقای عزیز من، بحث بر سر این است که آیا این فعالیتها باید در راستای دفاع از «زیرزمین» و روح آن انجام گیرد، یا در راستای کوچک شمردن آن، علیه آن و مغایر با روح آن! بحث تنها - تنها! - بر سر این است که آیا این کار علنی مشخص با روح لیبرالی انجام می‌گیرد و یا با روح یک دمکراسی پیگیر. بحث «تنها» بر سر این است که آیا ممکن است خود را به کار قانونی محدود کرد - آقای استرووه لیبرال را بخاطر بیاورید که در سال ۱۹۰۲ خود را به آن محدود نکرد اما در سالهای ۱۳-۱۹۰۶ بطور کامل «خود را به آن محدود» کرده است!

انحلال طلبان ما در لوچ نمی‌توانند درک کنند که شعار «مبارزه برای یک حزب علنی» به معنی بردن عقاید لیبرالی (استرووه) به میان کارگران است، عقایدی که به شعارهای «شبه مارکسیستی» آراسته شده‌اند.

و یا به عنوان نمونه به استدلالهای خود هیئت تحریریهٔ لوچ در پاسخ به آن (An) توجه کنید (شمارهٔ ۱۸۱):

«حزب سوسیال دمکرات به آن رفقای معدودی که واقعیت‌های زندگی آنها را به کار زیرزمینی وادار کرده است محدود نمی‌شود. اگر تمامی حزب به زیرزمین محدود می‌شد چند نفر عضو

می داشت؟ دویست یا سیصد نفر؟ و آن هزاران اگر نه دهها هزار کارگری که عملاً بار کار سوسیال دمکراتیک را بر دوش دارند کجا می بودند؟»

برای هر کسی که می اندیشد، این استدلال به تنهایی برای تعیین هویت لیبرالی نویسندگان آن کافی است. نخست، آنها درباره «زیرزمین» تعمداً دروغ می گویند. فعالان زیرزمینی بسیار بیشتر از «صدها» نفرند. دوم، در سراسر جهان تعداد اعضای حزب در مقایسه با تعداد کارگرانی که کار سوسیال دمکراتیک را به انجام می رسانند، «محدود» است. به عنوان نمونه در آلمان تنها یک میلیون عضو حزب سوسیال دمکرات وجود دارد، در حالیکه تعداد آرایبی که برای سوسیال دمکراتها به صندوق ریخته می شود در حدود پنج میلیون است و پرولتاریا در حدود پانزده میلیون نفر است. نسبت اعضای حزب به تعداد سوسیال دمکراتها در کشورهای گوناگون به وسیله تفاوت‌های شرایط تاریخی این کشورها تعیین می گردد. سوم، ما هیچ چیز نداریم که بتواند جای «زیرزمین» ما را بگیرد. به این ترتیب لوچ در مقابله با حزب به کارگران غیرحزبی یا آنهایی که بیرون از حزب اند اشاره می کند. این شیوه معمول لیبرالی است که می کوشد توده‌ها را از پیشاهنگ خود که دارای آگاهی طبقاتی است جدا کند. لوچ رابطه بین حزب و طبقه را درک نمی کند، همانطور که اکونومیستهای ۱۹۰۱-۱۸۹۵ نتوانستند آنرا درک کنند. چهارم، «کار سوسیال دمکراتیک» ما تنها هنگامی که با روح قدیمی و تحت شعارهای آن انجام می شود کار سوسیال دمکراتیک اصیل است.

استدلالهای لوچ استدلالهای روشنفکران لیبرالی است که در بی میلی خود برای پیوستن به تشکیلات حزبی عملاً موجود، می کوشند با تحریک توده غیرحزبی، پراکنده و ناآگاه علیه این تشکیلات آنرا نابود کنند. لیبرالهای آلمانی نیز همین کار را می کنند. آنها می گویند از آنجا که «حزب» سوسیال دمکراتها «تنها» یک پانزدهم پرولتاریا را دربر می گیرد، آنها نماینده پرولتاریا نیستند!

استدلال رایج تری را که لوچ ارائه می کند در نظر بگیرید: «ما» «درست مانند اروپا» طرفدار یک حزب علنی هستیم. لیبرالها و انحلال طلبان قانون اساسی و حزب علنی ای «مانند اروپا» امروز می خواهند، اما مسیری را که اروپا طی کرد تا امروز به آنها برسد نمی خواهند. کسوسکی، یک انحلال طلب و بوندیست، در لوچ به ما می آموزد تا از نمونه اتریشیها پیروی کنیم. اما او فراموش می کند که اتریشیها از ۱۸۶۷ یک قانون اساسی داشته‌اند و بدون دو چیز امکان داشتن این قانون اساسی برایشان وجود نداشت، (۱) جنبش ۱۸۴۸؛ (۲) بحران عمیق سیاسی سالهای ۶۶-۱۸۵۹، یعنی هنگامی که ضعف طبقه کارگر به بیسمارک و شرکاء اجازه داد به وسیله «انقلاب از بالا»ی مشهور، خود را [از خطر] برهانند. از اندرزهای کسوسکی، دان، لارین و همه نویسندگان لوچ چه نتیجه‌ای می توان گرفت؟ تنها اینکه آنها می کوشند بحران ما را با روح «انقلاب از بالا» و نه با روحی دیگر حل کنند! اما این کار آنها دقیقاً همان «کار» یک حزب کارگران استولیبین [۱۲] است.

فرقی ندارد که به کجا بنگریم - انحلال طلبان را می بینیم که هم مارکسیسم و هم دمکراسی را نفی می کنند.

در مقاله بعد استدلالهای آنها درباره نیاز به تعدیل در شعارهای سوسیال دمکراتیک ما مورد بررسی تفصیلی قرار می گیرد.

اکنون باید تعدیل شعارهای مارکسیستی به وسیله انحلال طلبان را مورد بررسی قرار دهیم. برای این منظور بهترین کار آنست که مصوبات کنفرانس ماه اوت آنها را در نظر بگیریم، اما به دلایل روشن این مصوبات را تنها در مطبوعاتی که خارج از کشور منتشر می شوند می توان تحلیل کرد. در اینجا ما مجبوریم از لوچ شماره ۱۰۸ (۱۹۴) نقل کنیم. ال.اس. [۱۳] در مقاله اش با دقتی قابل ملاحظه تمامی جوهر و روح انحلال طلبی را توضیح داد.

آقای ال.اس. چنین می نویسد:

«مورانف نماینده، تاکنون فقط سه تقاضای جزئی را قبول کرده است و همانطور که می دانید این اجزاء سه گانه، ارکان پلاتفرم انتخاباتی لنینیستها بودند: دمکراتیزه کردن کامل نظام حکومتی، هشت ساعت کار در روز و انتقال زمین به دهقانان. پراودا نیز همین نقطه نظر را حفظ می کند. با این همه، ما، همانند تمامی سوسیال دمکراسی اروپایی [بخوانید - «ما، و نیز میلیوکف که به ما اطمینان می دهد، شکر خدا، یک قانون اساسی داریم»]، در این خواستهای سه گانه یک شیوه تهییج را می بینیم که تنها اگر مبارزه هر روزه توده های کارگر را به حساب آورد می تواند قرین موفقیت گردد. ما فکر می کنیم تنها آن چیزهایی را که، از یکسو در تکامل بیشتر جنبش طبقه کارگر اهمیت بنیادی دارند، و از سوی دیگر ممکن است برای توده ها فوریت پیدا کنند، تنها چنین چیزهایی را باید بمثابة خواستهای جزئی عنوان کرد و سوسیال دمکراتها باید توجه خود را در حال حاضر بر آنها متمرکز نمایند. از سه خواستی که پراودا مطرح ساخت، تنها یکی - هشت ساعت کار در روز - می تواند نقشی در مبارزه هر روزه کارگران داشته باشد و چنین نقشی را بازی می کند. دو خواسته دیگر ممکن است در حال حاضر موضوعاتی برای ترویج باشند نه برای تهییج. درباره تفاوت بین ترویج و تهییج، رجوع کنید به صفحات درخشان جزوه «مبارزه علیه قحطی» نوشته پلخانف [ال.اس. به اشتباه بر این در می کوبد؛ برای او بخاطر آوردن بحث پلخانف با اکونومیستها، که او مقلد آنان است، در سالهای ۱۹۰۲-۱۸۹۹ «دردناک» است!].»

«جدا از هشت ساعت کار در روز، خواسته حق گردهم آیی، حق تشکیل هر نوع تشکیلات همراه با آزادی تجمع و آزادی بیان، خواه شفاهی و خواه انتشاراتی، خواسته جزئی است که نیازهای جنبش طبقه کارگر و نیز تمامی جریان زندگی روسی آنرا مطرح می سازند.»

تاکتیکهای انحلال طلبان را می بینید؛ آنچه ال.اس. با کلمات «دمکراتیزه کردن کامل و جز آن» توصیف می کند و آنچه او «انتقال زمین به دهقانان» می نامد، همانطور که می بینید «برای توده ها فوریت» ندارد، «نیازهای جنبش طبقه کارگر» و «تمامی جریان زندگی روسی آنها را مطرح» نمی سازند! این استدلالها چقدر قدیمی اند و چقدر آشنا هستند برای کسانی که تاریخ پراتیک مارکسیستی در روسیه، سالهای متمادی مبارزه آن علیه اکونومیستهایی که وظایف دمکراسی را انکار می کردند، به خاطر می آورند! لوچ نظرات پروکوپوویچ و کوسکوا را، که در آن روزها می کوشیدند کارگران را به مسیر لیبرالی بکشند، با چه استعدادی تقلید می کند!

اما اجازه دهید استدلالهای لوچ را دقیق تر بررسی کنیم. از دیدگاه عقل سلیم این استدلالها دیوانگی محض اند. آیا کسی با عقل سالم واقعاً می تواند مدعی شود که خواست «دهقانی» نقل شده در بالا (یعنی خواستی که به سود دهقانان مطرح شده است) «برای توده ها فوریت» ندارد و «نیازهای جنبش طبقه کارگر و تمامی جریان زندگی روسی آنرا مطرح» نمی سازد؟ این نه تنها حقیقت ندارد بلکه آشکارا بی معنی است. تمام تاریخ قرن نوزده روسیه، تمام «جریان زندگی روسی» این مسئله را به وجود آورد، به آن فوریت داد، حتی بالاترین فوریت؛ این امر در

تمامی جریان قانون گذاری روسیه بازتاب یافته است. لوچ چگونه توانسته است به چنین خلاف حقیقت حیرت انگیزی برسد؟

لوچ ناگزیر بوده است زیرا در انقیاد سیاست **لیبرالی** است و لیبرالها هنگامی که خواست دهقانی را مردود می شمارند (یا مانند لوچ کنار می گذارند) با خویشتن صادقند. بورژوازی لیبرال چنین می کند، زیرا موضع طبقاتی اش او را مجبور می کند که برای ملاکان خوش رقصی کند و رو در روی جنبش مردم بایستد.

لوچ ایده‌های ملاکان لیبرال را نزد کارگران می آورد و به دهقانان دمکرات خیانت می ورزد. از این بیش. آیا ممکن است که تنها حق تشکیل اتحادیه‌ها «فوریت» داشته باشد؟ تخطی ناپذیر بودن حقوق فردی چطور؟ یا الغای استبداد و ستمگری، انتخابات، حق رأی، یک مجلس و غیره؟ هر کارگر با سواد، هر کسی که گذشته نزدیک را به خاطر می آورد، به خوبی می داند که تمام اینها فوریت دارند. در هزارها مقاله و سخنرانی همه لیبرالها می پذیرند که همه اینها فوریت دارند. پس چرا لوچ تنها یکی از این **آزادیها** را دارای فوریت اعلام کرد، هر چند یکی از مهم ترین آنها را، در حالی که شرایط بنیادی آزادی سیاسی، دمکراسی و نظام مبتنی بر قانون اساسی حذف شدند، کنار گذاشته شدند، به آرشیه‌های «ترویجی» سپرده شدند و از موضوع تبلیغات حذف گردیدند؟

دلیل و تنها دلیل آنست که لوچ آنچه را که برای **لیبرالها قابل قبول نیست** نمی پذیرد. از نقطه نظر فوریت داشتن برای توده‌ها و نیازهای جنبش طبقه کارگر و جریان زندگی روسی، **هیچ** تفاوتی بین سه خواست مورانف و پراودا (یا به بیان کوتاه خواستهای مارکسیستهای ثابت قدم) وجود ندارد. خواستهای طبقه کارگر و دهقانان و یا خواستهای عمومی سیاسی برای توده‌ها از فوریتی **یکسان** برخوردارند، به **یکسان** توسط نیازهای جنبش طبقه کارگر و «تمامی جریان زندگی روسی» برجسته می گردند. هر سه خواست به هم شبیه‌اند زیرا خواستهای جزئی هستند که برای پرستنده اعتدال و دقت عزیزند؛ آنها در مقایسه با هدفهای نهایی «جزئی» اند، اما در مقایسه، به عنوان نمونه، با «اروپا» بطور کلی در سطح بسیار بالایی قرار دارند.

پس چرا لوچ هشت ساعت کار در روز را می پذیرد و بقیه را طرد می کند؟ چرا به جای کارگران به این نتیجه می رسد که هشت ساعت کار در روز در مبارزه هر روزه ایشان «نقشی ایفا می کند» در حالی که خواستهای عمومی سیاسی و خواستهای دهقانی چنین نقشی را **ندارند**؟ واقعیتها نشان می دهند که از یک سو کارگران در مبارزه هر روزه خود خواستهای عمومی سیاسی و نیز خواستهای دهقانان را پیش می کشند - و، از سوی دیگر، آنها اغلب برای کاهش محدودتری در ساعات کار روزانه **می جنگند**.

پس مسئله در کجاست؟

مسئله در رفرمیسم لوچ است، که طبق معمول تنگ نظری لیبرالی خود را به «توده‌ها» به «جریان تاریخ» و جز آن **نسبت می دهد**.

رفرمیسم، بطور کلی، به این معنی است که مردم خود را به تهییج برای تغییراتی محدود می کنند که مستلزم از میان برداشتن بنیادهای اصلی طبقه حاکم قدیمی نیستند، تغییراتی که با **حفظ** این بنیادها **سازگارند**. هشت ساعت کار در روز با حفظ قدرت سرمایه سازگار است. لیبرالهای روسی، به منظور جلب کارگران، خود آماده‌اند که از این خواست جانبداری کنند («تا سر حد امکان»). خواستهایی که لوچ مایل نیست بر اساس آنها دست به «تهییج» بزند با حفظ بنیادهای دوره قبل از سرمایه داری، دوره سرواژ، **ناسازگارند**.

لوچ دقیقاً آنچه را که برای لیبرالها پذیرفتنی نیست از کار تهییجی حذف می کند، زیرا لیبرالها خواستار الغای قدرت ملاکان نیستند، بلکه تنها مایلند در قدرت و امتیازهای آنان شریک شوند. لوچ دقیقاً آنچه را که با نقطه نظر رفرمیسم ناسازگار است حذف می کند. مسئله در اینجا است!

نه مورانف، نه پراودا، و نه هیچ یک از مارکسیستها خواستهای جزئی را طرد نمی کنند. چنین کاری بی معنی است. به عنوان نمونه، بیمه را در نظر بگیرید. آنچه ما طرد می کنیم فریب دادن مردم با یاوه گویی درباره خواسته‌های جزئی و با رفرمیسم است. ما رفرمیسم لیبرالی را در روسیه امروز بمثابة چیزی اتویپایی، خودخواهانه، دروغین و بمثابة چیزی مبتنی بر توهمات مربوط به قانون اساسی و سرشار از روح نوکرمنشی نسبت به ملاکان، طرد می کنیم. این نکته‌ای است که لوچ می کوشد با عباراتی درباره «خواستهای جزئی» بطور کلی مخدوش و پنهان کند، اگر چه خود می پذیرد که نه مورانف و نه پراودا «خواستهای جزئی» مشخصی را طرد نمی کنند.

لوچ شعارهای مارکسیستی را تعدیل می کند، می کوشد آنها را با معیار تنگ، رفرمیستی و لیبرالی بسنجد و از این طریق ایده‌های بورژوایی را در میان کارگران می گسترده. مبارزه‌ای که مارکسیستها علیه انحلال طلبان به آن دست یازیده‌اند چیزی نیست مگر تجلی مبارزه‌ای که کارگران پیشرو علیه بورژوازی لیبرال به منظور تأثیر گذاردن بر توده‌های مردم، برای روشنگری و آموزش سیاسی آنها انجام می دهند.

پراودا، شماره‌های ۸۰، ۹۵، ۱۱۰،
۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲ و ۲۶ آوریل
۱۵، ۲۹، ۳۱ مه و ۲ ژوئن ۱۹۱۳
امضاء: و. ای.
مجموعه آثار لنین، جلد ۱۹

توضیحات

۱- پراودا (حقیقت) - یک روزنامه بلشویکی که در سن پترزبورگ به شکل قانونی منتشر می شد و به ابتکار کارگران سن پترزبورگ در آوریل ۱۹۱۲ پایه‌گذاری شده بود. یک روزنامه توده کارگران بود و انتشار آن با کمکهای مالی ای که به وسیله خود کارگران جمع آوری می شد امکان می یافت. لنین که در آن زمان در خارجه به سر می برد، پراودا را هدایت می کرد، تقریباً بطور روزانه برای آن مطلب می نوشت و بهترین نیروهای دست به قلم حزب را به نوشتن برای آن وا می داشت.

پراودا دائماً از طرف پلیس زیر فشار بود - در مدت دو سال و سه ماه حکومت تزاری این روزنامه را هشت بار تعطیل کرد، اما این روزنامه تحت عناوین گوناگون منتشر شد: رابوچایا پراودا (حقیقت کارگران)، سه ورنایا پراودا (حقیقت شمالی)، پراودا ترودا (حقیقت کار)، زاپراودو (برای حقیقت)، پرولتارسکایا پراودا (حقیقت پرولتاری)، پوت پراودی (راه حقیقت)، رابوچی (کارگر)، ترودوایا پراودا (حقیقت زحمتکشان). در ۸(۲۱) ژوئیه ۱۹۱۴ این روزنامه توقیف شد. انتشار پراودا تا پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ از سر گرفته نشد. پس از انقلاب از ۵(۱۸) مارس به عنوان ارگان مرکزی ح.س.د.ک.ر. منتشر شد. در ۵(۱۸) ژوئیه ۱۹۱۷ دفاتر

هیئت تحریریه به وسیله قزاقها و کادتهای ارتش مورد تهاجم و تخریب قرار گرفت. به دلیل فشار دولت موقت این روزنامه مکرراً مجبور به تعویض نام خود شد. از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر)، تحت عنوان قدیمی خود منتشر شد.

۲- اشاره به پیش نویس برنامه منشویکی حزب است که در کنگره چهارم (وحدت) ح.س.د.ک.ر. با اکثریت ۶۲ رأی موافق در مقابل ۴۲ رأی مخالف و ۷ رأی ممتنع تصویب شد. لنین در آثار خود «گزارش درباره کنگره وحدت ح.س.د.ک.ر.» و «برنامه ارضی سوسیال دمکراسی در نخستین انقلاب روسیه ۷-۱۹۰۵» به انتقاد از این برنامه پرداخت.

۳- **منشویکهای حزبی** - گروه کوچکی از منشویکها به رهبری پلخانف که از منشویکهای انحلال طلب جدا شدند و به مقابله با انحلال طلبی در دوره ۱۲-۱۹۰۸ پرداختند.

۴- لنین از مصوبه جلسه همگانی کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر. در ژانویه ۱۹۱۰ تحت عنوان «جریان اوضاع در حزب» که انحلال طلبی و اتزووایسم را محکوم می ساخت نقل می کند.

۵- اشاره به بیانیه ای است که از طرف ل. تروتسکی و نمایندگان حزب سوسیال دمکرات لهستان و لتوانی و حزب سوسیال دمکرات لتونی به جلسه همگانی در ۱۹۱۰ ارائه شد. متن کامل این بیانیه در صفحه ۵۳ جلد ۱۹ مجموعه آثار لنین (مقاله «یادداشتهای یک روزنامه نگار») آمده است.

۶- **وژرژدنیه Vozrozhdeniye (احیاء)** - نشریه قانونی که توسط منشویکهای انحلال طلب از دسامبر ۱۹۰۸ تا ژوئیه ۱۹۱۰ در مسکو منتشر می شد.

۷- **نوسکی گولوس Nevsky Golos (صدای نو)** - روزنامه قانونی که توسط منشویکهای انحلال طلب از ماه مه تا اوت ۱۹۱۲ در سن پترزبورگ منتشر می شد.

۸- **ازووبژدنیه Osvobozhdeniye (رهایی)** - یک مجله دو هفتهگی بورژوا - لیبرال که در دوره ۷-۱۹۰۲ تحت سردبیری استرووه در خارجه منتشر می شد.

۹- لنین به قانونی اشاره دارد که در تاریخ ۱۱ (۲۴) دسامبر ۱۹۰۵ در خصوص تشکیل دومای «قانون گذار» دولتی اعلام شد؛ این قانون توسط حکومت تزاری در زمانی که قیام مسکو در اوج خود بود اعلام شد. اولین دومای انتخاب شده تحت این قانون، اکثریتی کادتی داشت.

۱۰- منظور لنین از «کشیشهای سابلر» روحانیون ارتدکسی است که تحت هدایت سابلر مرتجع، عامل شورای کلیسایی به شرکت فعال در انتخابات دومای چهارم کشیده شدند تا از انتخاب نمایندگان تابع تزار اطمینان حاصل کنند.

۱۱- **نارودنیکها** - حامیان نارودنیسم، گرایش خرده بورژوایی در جنبش انقلابی روسیه در دهه های ۶۰ و ۷۰ قرن نوزدهم. نارودنیکها برای الغاء استبداد و انتقال زمین به دهقانان مبارزه می کردند. آنها منکر این بودند که طبق قوانین سرمایه داری، روابط سرمایه دارانه و پرولتاریا در روسیه رشد می کنند و از این رو دهقانان را نیروی اصلی انقلابی می شمردند. آنها کمون روستایی را شکل جنینی سوسیالیسم می پنداشتند و از این رو راهی روستاها می شدند تا دهقانان را علیه استبداد برانگیزند. نارودنیکها از پیش فرضی اشتباه درباره نقش مبارزه طبقاتی در تاریخ حرکت می کردند و باور داشتند که تاریخ توسط قهرمانانی که توده ها به صورت منفعل به دنبالشان رواند ساخته می شود. نارودنیکها تاکتیکهای تروریستی را در مبارزه شان علیه تزار ایسم بکار گرفتند.

در دهه های ۸۰ و ۹۰ قرن نوزدهم سیاست سازشکارانه ای را نسبت به تزار ایسم در پیش گرفتند، آغاز به مبارزه در جهت منافع کولاکها نمودند و مبارزه سرسختانه ای علیه مارکسیسم به پیش بردند.

۱۲- استولیپین Stolypin – وزیر کشور و رئیس هیئت وزیران از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱. نام او با سرکوب انقلاب ۷-۱۹۰۵ روسیه و دوره ارتجاع سیاسی خشن پس از آن گره خورده است.
حزب کارگران استولیپین – نامی است که توسط کارگران روس به منشویکهای انحلال طلب داده شده بود که خود را با رژیم استولیپین وفق داده و به بهای انکار برنامه و تاکتیکهای ح.س.د.ک.ر. سعی کردند که تأییدیه حکومت تزاری را برای تأسیس حزبی علنی و قانونی که ظاهراً حزب طبقه کارگر بود به دست آورند.
۱۳- ال. اس. (ل. سدوف) L. Sedov – نام مستعار انحلال طلب منشویک ب.ا. گینسبورگ.

کمونیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com